**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**تنبیهات انسداد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و پنجاه و یکم\_20 اسفند 1399**

**[اشاره­ایی به سیر بحث تاکنون]**

در پاسخ به این پرسش که اگر کسی قائل به انسداد شد و در بین دو قول اصلی انسداد هم حکومت عقل را به حجیت ظنون پذیرفت، از آن جا که در حکم عقل استثناء و تخصیص معنا ندارد، این قول، این طائفۀ بسیار زیادی از روایات را که دلالت بر بطلان قیاس می کند، چگونه توجیه می­کنند؟ هم باید قیاس را یک امر خارج از ظنون بدانیم، هم باید معتقد شویم که امر عقلی قابل استثناء نیست.

تاکنون 6 وجه گفته بودیم و مناقشات شیخ اعظم به هر شش وجه را بیان کردیم.

**[وجه هفتم]**

اما وجه هفتم که شیخ اعظم دیگر به آن اشکالی مطرح نمی فرمایند این است که ما با توجه به نصوصی که در­بارۀ قیاس وارد شده، مثل «**إنّ السنة اذا قیست محق الدین**»، یا «**کان ما یفسده اکثر مما یصلحه**» و نیز این تعبیر که قریب به این مضمون است اگر چه عین عبارت امام نیست: «**لیس شیء ابعد عن عقول الرجال من دین الله**» و روایات دیگر، از این نحوه تعبیرات، یک برداشتی می شود و آن این که قیاس از بین ظنون دیگر یک خصوصیتی دارد و آن خصوصیت این که غالبا مخالف با واقع در می آید، "محق الدین" فسادش بیش از صلاح است، دور است دین خدا از عقول رجال، یعنی به خطا می رود با قیاس. پس قیاس اگر چه ممکن است در مواردی مطابق با واقع باشد، غالبا مخالف با واقع است. این از یک سو.

از سوی دگر قبول داریم که بنابر حکومت، عقل حکم می کند که عند فقد العلم، باید سراغ طرق ظنیه برویم، و وجه این که عقل در صورت انسداد، و فقد علم، حکم به رجوع به طرق ظنیه می کند، از این باب است که واقعیاتی را که برای ما مجهول است و باید به آن ها عمل کنیم، اکثر آن ها به وسیلۀ ظنون دسترسی پیدا خواهیم کرد، بقیه را هم که دسترسی پیدا نمی کنیم، بر ما عفو شده است. پس بنابر حکومت، وجه رجوع به ظنون این است که ما به حکم عقل باید سراغ علم و یقین برویم، بریا کشف واقعیات، اما چون علم منسد است، عقل می گوید سراغ طرق ظنیه برو.

حال در این بین با مطلبی روبرو می شویم، اگر همین جا بود ما بین قیاس و دیگر ظنون تفاوتی قائل نمی شدیم، به قیاس هم مثل دیگر ظنون، عند الانسداد عمل می کردیم، ولی مواجه می شویم با مثل آن روایاتی که خواندم که از آن روایات استفاده می شود حال و وضع قیاس در کشف واقعیت، شارع که عالم است به واقعیات، شارع که حقیقت قیاس را می داند چیست، از وضع و حال این قیاس برای ما پرده برداری می کند. خب عقل در این جا دوباره به میدان می­آید، می­گوید من اگر چه بدون توجه به آن روایات، بین قیاس و مثلا خبر واحد فرقی نمی­گذاشتم ولی با این تعابیر شارع، من اجمالا به شما بگویم که دیگر نمی توان به قیاس اعتمادی کرد. این توضیح این وجه بنابر تقریر شیخ اعظم.

به عبارت بنده، عقل را در چنین جایی دو حکم است، یک حکم منهای توجه به روایات قیاس، دوم با توجه به روایات قیاس. اما حکمی که عقل منهای توجه به روایات قیاس می کند، این است که، حال که دستتان از علم و یقین قطع شده، و نسبت به احکام واقعیه مکلف هستید، و باید در حد مقدور این تکالیف را انجام بدهید، حال که راه صد در صد مطابق با واقع بسته است، سراغ طرق ظنیه بروید که 80، 90 درصد مطابق با واقع است و در این بین، بین طرق ظنیه، عقل تفاوتی قائئل نیست. این حکم اول عقل که بدون توجه به روایات قیاس است که می گوید قیاس غالب المخالفة با واقع است.

اما نگاه دوم عقل پس از آن است که با این روایات روبرو می شود و این تعبیر را از شارع حکیم عالمی بیند، که قیاس نه تنها 80، 90 درصد، می تواند مطابق با واقع نباشد، بلکه 80، 90 درصد مخالف با واقع است. فرق قیاس با خبر واقع را این می بیند که قیاس 80، 90 درصد مخالف با واقع است و خبر واحد 80، 90 درصد موافق با واقع است. عقل که این موضع­گیری را از طرف شارع می بیند حال چون همۀ حرف ها برای این بود که دین خدا را کشف کند، سخن شارع را کشف کند که چیست، حکم الله را بفهمد که چیست، وقتی خود شارع چنین می گوید، عقل می گوید پس من با توجه به این روایات، اجمالا سربسته، به تو می­گویم، پس من هم قائل هستم که به قیاس مراجعه نکنی. حال چرا شیخ اعظم فرمود با توجه به این روایات، شارع حکم اجمالی می کند به عدم جواز اعتماد به قیاس؟

جواب به نظر بنده این است که شارع چون واقعیات را می­بیند، و مخالفت قیاس را با واقیات را می بیند، حکم شارع به عدم جواز اعتماد به قیاس، دیگر اجمالی نیست، چون همه را می بیند، مخالفت ها را مشاهده می کند، اما عقل چون احاطۀ به واقعیات ندارد، فقط با توجه به این سخن شارع، می تواند اجمالا بگوید، قیاس قابل اعتماد نیست، اما کجا با واقع منطبق می شود، کجا با واقع منطبق نمی شود، واقع چیست که قیاس با آن مطابق باشد یا نباشد، این ها از دسترس عقل خارج است.

این توضیح وجه هفتم تا اینجا.

[استدراک شیخ]

مرحوم شیخ یک استدراک می کند و آن این است که اگر مشاهده کردیم که در جایی با توجه به همین نهی شارع، باز برای من ظنی از قیاس حاصل شد در مسأله­ایی خاص، آیا این­جا سراغ قیاس بروم، یا سراغ امور دیگر؟ آیا این جا عقل با این که برای من ظن حاصل شده است، نسبت به اصابۀ به واقع از طرف این قیاس چه می­گوید؟ سراغ قیاس می­گوید برو یا نرو؟

این جا اگر ما باشیم و عقل فقط به تنهایی، چون می خواهد برائت ذمه از تکلیف مولا حاصل کند، عقل عاجز است از این که غیر این ظن را که از قیاس­ حاصل شده است بر این ظن حاصل شدۀ از قیاس ترجیح بدهد، عقل به قیاسی که به نظر خود عقل، در عین نهی شارع، ظن به واقع می­آورد، آیا در چنین جایی عقل به ما هو عقل، می گوید با سراغ قیاس نرو و برای برائت ذمه، از واقع سراغ غیر قیاس آیا باید بروم؟ پاسخ این است که خیر، عقل چنین حکمی نمی کند، ولی این جا شارع به میدان می آید و می گوید تمام دغدغۀ تو این بود که واقع از دستت نرود، من شارع به تو می­گویم آن واقعی که بنا باشد با قیاس به دست تو بیاید، من آن واقع را از تو نمی خواهم.

ظن که معجزیت و منجزیتش مثل قطع نیست که شارع نتواند سخنی بگوید، شارع در این جا می تواند به میدان بیاید و بگوید واقعیت را از تو نمی خواهم.

[خلاصۀ وجه هفتم]

با بیان بنده، خلاصۀ این وجه هفتم این است که در فرض انسداد و قول به حکومت، ما با دو چیز روبرو می­شویم:

1. لزوم عمل به واقعیات مهما امکن حتی به برکت ظنون. این حکم عقل
2. دومین چیزی که من انسدادی قائل به حکومت با آن روبرو هستم این که شارع قیاس را منطبق با واقع اغلب نمی داند، می گوید اغلب مخالف با واقع است نه موافق.

حال این جا از دو حال خارج نیست، یا من در اثر این بیان شارع در این مسألۀ خاص از فقه ظنی دیگر از راه قیاس برایم حاصل نمی شود، چون می بینم شارع من را نهی کرده و در فرض نهی شارع هم عقل سربسته و مجمل به من گفت، پس سراغ قیاس نرو، برای من هم در این جا از قیاس ظنی حاصل نشده است، خب هیچ. این یک صورت.

صورت و حالت دوم این که با این که شارع نهی از قیاس کرده، با این که در فرض نهی شارع از قیاس عقل اجمالا، حکم به عدم جواز اعتماد به قیاس می­کند، با این وصف، برای من در این مسأله از قیاس ظن به واقع حاصل شده است، دیگر بالاتر از این که نیست، خب در این جا شارع می­تواند با آن روایات قیاس، این پیام را به من برساند که اگر قیاس در جایی احتمالا به واقع هم اصابت کرد، من آن واقع به دست آمدۀ از قیاس را، من شارع از تو نمی خواهم.

پس این روایت که می گوید «**إنّ السنة اذا قیست محق الدین**» و امثال این روایات، دو پیام به نحو طولیت دارد:

پیام اول این است که قیاس اغلب با واقع مخالف هست، نه موافق

پیام دوم این است که چون قیاس اغلب با واقع مخالف است، اگر هم جایی موافق با واقع بود، من از تو آن واقع را نمی­خواهم، مثل کجا؟ مثل آنجا که شارع بیاید به یک وسواسی بگوید، تو قطع داری به این که لباست نجس است، اصلا من شرط طهارت ثوب را نمی خواهم، اگر چه این لباس واقع هم نجس باشد، برای چی؟ **حسما لمادة وسواسه!**

این وجه را اساسش را توضیح دادیم، یک توجیه بیشتر هم جلسۀ آینده عرض می کنم تا ببینیم مختار ما در این مساله چه باید باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.